



پادکست «ایران: از شنبه صبح» اپیسود ۶: خانه بر دامنه آتشفشان

نویسنده: مهدی فراتی و مهدی تقدمی

مدت زمان پادکست: ۳۰ دقیقه

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۲/۰۲

«ای مردم، چشم و گوش باز نماییدا! قوه ممیزه پیدا کنیدا! حق و باطل را بشناسیدا! گول سخن را نخوریدا! زشت و زیبا را بدانیدا! دین خود را به رایگان از دست ندهیدا! بفهمیدا اگر این قانون‌ها مخالف با شرع نیست و باعث قوت اسلام است، با کمال میل و رغبت زیر این قوانین بروید و منت هم بکشید قبول نماییدا! به جان و دل بپذیریدا! اما اگر مخالف و ضد قانون الهی دیدید، بر شما و هر مسلمان واجب است که تا جان در بدن دارد زیر بار بی‌دینی نباید برود، دین به دنیا ندهد، طریقه کفر نجوید، جز شاه جاده روشن محمدی و الهی نیوید...»

این جملات بخشی از سخنان شیخ فضل‌الله نوری در زمان تحصن‌ش در حرم شاه عبدالعظیم بود. شیخ فضل‌الله در دوره انقلاب مشروطه ایران، یک‌تنه به مبارزه علیه «آزادی» و «قانون» رفت و برای همه، حتی روحانیت شیعه عجیب بود که چرا این مرد چنین می‌کنه! در ششمین قسمت پادکست ایران از شنبه صبح به روایت علی ابوالحسنی از شیخ فضل‌الله نوری در کتاب *خانه بر دامنه آتشفشان* می‌پردازیم. من مهدی تقدمی هستم.

علی ابوالحسنی متخلص به منذر، کتابش رو با یه مقدمه ادبی درباره شباهت‌های شیخ فضل‌الله نوری و امام حسین (ع) شروع می‌کنه و تو همون اول کتاب می‌گه شیخ از سلاله شهدای کربلا و «فقیه عاشورااندیش بزرگ عصر ما» ست (ص ۱۲). منذر نامه‌های مختلف شیخ فضل‌الله به علما و بزرگان کشوری رو نقل می‌کنه که توشون راه و بی‌راه از عبارات عاشورایی استفاده شده و این مطلب رو شاهده بر شباهت داستان شیخ به داستان کربلا می‌گیره. مثلاً تو نامه به سیدمحمد کاظم یزدی می‌نویسه «امروز جزو ایام الله هست... و داعیه ما همان داعیه کربلاست». یا اینکه مثلاً تو لحظات آخر عمرش که مشروطه‌خواهان تندرو در حال به دار آویختن شیخ بودن، بعضی از خواص از زبان شیخ شنیدن که گفته «هذا كوفه الصغیره». خلاصه اینکه تا آخر کتاب با چنین رویکرد معنوی و مقدسی نسبت به شیخ روبرو هستیم.

قبل از اینکه وارد اصل کتاب بشیم این نکته رو هم بگیم که آقای منذر در همون مقدمه، علت نامگذاری کتاب رو هم بیان می‌کنه. خانه بر دامنه آتشفشان؛ همونطور که از معنای این عبارت برمیاد، کسی که در دامنه

آتشفشان خونه می‌سازه، در واقع خودش به استقبال خطر رفته، پیش از اینکه خطر به سراغش بیاید. منذر معتقد شیخ نوری هم به تبع امام حسین، با وجود خطرات فراوانی که مسیر مبارزه با مشروطه داشت، با اختیار و آرامش به آغوشش رفت تا بتونه اسلام رو زنده نگه داره. آقای منذر معتقد این عبارت، یعنی «خانه بر دامنه آتشفشان» رو «خاتم فیلسوفان مؤسس غرب» یعنی نیچه ذکر کرده. با یه سرچ ساده تو اینترنت به نظر می‌رسه اصل جمله اینه **Build your cities on the slopes of vesuvius شهرهایتان را در دامنه‌های وزوویس بسازید؛** که وزوو یا وزوویس یه کوه آتشفشان تو ایتالیاست. احتمالاً این جمله از نیچه نیست، ولی خب عبارت قشنگیه.

بعد از این مقدمات، منذر می‌ره سراغ نبوغ سیاسی شیخ فضل‌الله نوری. ایشون از دو جهت به این مسئله نگاه می‌کنه؛ اول از منظر بقیه مورخین و دوم از لحاظ اینکه شیخ چه خدماتی به تاریخ ایران و مذهب شیعه کرد. در منظر اول به مورخین مشهوری مثل کسروی، آدمیت، مهدی ملک‌زاده و ناظم الاسلام کرمانی اشاره می‌کنه که قریب به اتفاقشون با رویکرد و نظرات شیخ، شدیداً مخالف بودن ولی مقام علمی و فراست سیاسی شیخ رو تحسین کردن. مثلاً مهدی ملک‌زاده می‌نویسه «از حیث معلومات و تبحر در علوم دینی از همه همگنانش برتری داشت و بسیار فهیم و باهوش بود و در استدلال در بین همگنانش نظیر نداشت» (ص ۲۵).

اما در بُعد دوم، منذر به اهمیت پیشنهاد اصل دوم متمم قانون اساسی اشاره می‌کنه که به پیشنهاد و اصرار شیخ اضافه شد. این متمم متضمن نظارت عالمان دینی بر قوانین مصوب مجلس نمایندگان تا اطمینان حاصل بشه که همه قوانین ایران با روح اسلام موافقن. این متمم به مذاق خیلی‌ها از جمله تقی‌زاده و حامیان سکولاریسم تو ایران خوش نمی‌اومد، ولی تحصن‌های مختلف شیخ و نفوذش روی بخش زیادی از جامعه سنتی ایران باعث شد بالاخره به تصویب برسه. گرچه عمر این متمم، به شکلی که شیخ می‌خواست، چندان طولانی نبود، ولی به قول منذر تاثیراتش تا الان در تاریخ ایران محسوسه. به عنوان مثال سیدحسن مدرس با استناد به همین اصل از نجف به تهران اومد و حضور مقتدرانه‌ش رو به مجلس نشون داد. حاج آقا نورالله اصفهانی به حکم همین اصل علیه پهلوی اول قیام کرد - که البته ناموفق بود. حتی تبرئه آیت الله خمینی از اعدام با توسل به این متمم انجام شد. در واقع آیت الله میلانی و آیت الله مرعشی نجفی تصدیق کردن که خمینی مجتهد طراز اول شیعه ست، و لذا به حکم این متمم حق دخالت در سیاست ایران رو داره و نباید مورد تعرض حکومت قرار بگیره. جالب‌تر اینکه خسرو روزبه، مبارز چپ و توده‌ای در دهه ۳۰ هم توی محاکماتش به غیرقانونی بودن قوانین ایران به خاطر عدم تعهد به این متمم اشاره می‌کرد. امروز هم که جمهوری اسلامی با استناد به همین متمم، شورای نگهبان رو طراحی کرده تا به اسلامی بودن قوانین مصوب مجلس نظارت کنه. بنابراین با یه اتفاق تاریخ‌ساز روبرو هستیم که شیخ فضل‌الله نوری مبدعش بود.

بعد از این بخش مهم، منذر به سبک سنتی خودش برمی‌گرده و درباره کلمات و کرامات شیخ صحبت می‌کنه. مثلا به نقل از چندین فرد موثق از جمله شیخ مهدی مازندرانی که مورد احترام علمای شیعه بود نقل می‌کنه که بعد از اعدام شیخ و برداشتن عمامه از سرش، پیامبر (ص) شخصا به چوبه دار اومد و عمامه سبز رنگی به سر حاج شیخ گذاشت (ص ۷۲ و حدود ۲۳۵). یا مثلا از چند طریق مختلف نشون می‌ده که شیخ فضل‌الله از مرگ خودش مطلع بود (ص ۷۶). البته اغلب شواهد این بخش از این سنخ هستن که شیخ توی نامه‌هاش گفته «من که می‌دونم بالاخره کشته می‌شم»، ولی یکی از شواهد منذر برای این ادعا، خیلی عجیبه. ایشون حدیثی از امام باقر (ع) ذکر می‌کنه با این مضمون که تو درگیری دو دسته از مردم عجم، یک شیخ طبرسی اعدام و کشته می‌شه. گویا تو بحبوحه اعتراض‌های شیخ به مجلس مشروطه یکی به شیخ نامه می‌زنه و می‌پرسه این حدیث رو دیدی؟ نگرانم که مصداقش تو باشی. شیخ هم می‌گه بله دیدم، ایشالا که خودمم. (ص ۷۸) به غیر از این مورد که خیلی برای ما عجیب بود، بقیه کرامات شیخ کاملا در اسلوب سنتی بیان می‌شه. مثلا شنیده شدن صدای قرآن از حجره شیخ، سالم بودن جسدش ۲ ماه بعد از تدفین، یا دلیل شدن قاتلان شیخ و مریض شدن شون. آقای منذر پا رو فراتر هم می‌ذاره و با احتیاط ادعا می‌کنه که شیخ با امام زمان هم دیدار داشته.

شاید بشه بدون اغراق ادعا کرد که تحصن شیخ فضل‌الله تو حرم حضرت عبدالعظیم که حدود سه ماه طول کشید یکی از اتفاقات بزرگ زندگی خودش و حتی اتفاقات مهم تاریخ معاصر ایران بوده. می‌دونیم که شیخ فضل‌الله در ابتدا حامی مشروطه بود؛ حتی در یکی از مقاطع حساس این نهضت وقتی مشروطه‌خواه‌ها پول لازم بودن، شیخ از اموال خودش خرج کرد و یه وامی رو هم جور کرد که به جریان کمک کنه. اما تو فکرش این بود که مشروطه قراره ضامن اجرایی قوانین اسلام باشه، بعدتر که دید نماینده‌ها دارن از قوانین غرب کپی‌برداری می‌کنن، و یکسری ارمنی و بهایی وارد مجلس شدن و روزنامه‌ها به اسم آزادی دارن علیه ائمه ناسزا می‌گن، صدایش در می‌آد و اعتراض می‌کنه. مشروطه‌خواه‌ها که دیگه خرسون از پل گذشته بود و قدرت گرفته بودن، شروع کردن تو روزنامه‌ها علیه شیخ مطلب نوشتن؛ گویا برخی از تندروهاشون هم شیخ رو تهدید به مرگ کردن. این جریانات که به اوج خودش می‌رسه، شیخ از تهران می‌ره ری و تو حرم شاه عبدالعظیم تحصن می‌کنه. انگار تحصن کلا تو اون دوره مرسوم بوده ولی این تحصن دیگه خیلی پررنگ شده. چرا؟

اول از همه اینکه شیخ طرفدارهای زیادی داشت. نقل شده حدود ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر همراه شیخ در تحصن بودن. از بین اونها ۱۸ نفرشون عالم طراز اول بودن، ۳۰ نفرشون مجتهد بودن، و بقیه طلبه و کسبه بودن. الغرض اینکه واسه خودشون جماعت بزرگی بودن و برنامه مدونی داشتن. به اغلب علمای ایران و عراق نامه زدن و کمک خواستن؛ برای خودشون یه چیزی مثل روزنامه درست کرده بودن که اعلامیه‌هاشون و پاسخ سوالات و شبهات رو چاپ می‌کردن. هر روز بعد از نماز و دعا تو صحن جمع می‌شدن و یکی براشون سخنرانی

می‌کرده؛ مردم هم از تهران می‌آمدند برای تماشا. بعضا خود شیخ هم سخنرانی می‌کرده. شیخ تو اغلب سخنرانی‌هاش قسم و آیه می‌خورده که به خدا من مخالف مشروطه نیستم، به خدا من حامی استبداد نیستم، فقط این مشروطه به راه باطل کشیده شده. بعد از یکی دو هفته که جریان جدی می‌شه، مجلس سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی رو، که هر دوشون از علمای تهران بودن مامور می‌کنه که برن و شیخ رو برگردونن. البته همچین کاری برای طباطبایی و بهبهانی خیلی سنگین بوده چون قبلا هم با شیخ چلنج داشتن. ولی به هر حال میان شاه عبدالعظیم. اول یکم به هم تیکه می‌ندازن و طعنه می‌زنن تا بالاخره بحث جدی می‌شه. همه مردم هم شاهد بودن. شیخ می‌گه بابا برید جریده نمره ۱۳ کوکب دری رو ببینید درباره امام حسین چی نوشتن! این معنی آزادیه؟ تو پرانتز بگیم که مدیرمسئول این روزنامه ناظم الاسلام کرمانی بوده که تعلق چندانی به اسلام و دیانت و این حرفا نداشته. خلاصه شیخ یه نسخه از روزنامه رو می‌ده به طباطبایی و می‌گه بخون. طباطبایی هم که روحش خبر نداشته شروع می‌کنه بلند بلند خوندن روزنامه؛ ولی متاسفانه اون مطلب تمسخر امام حسین بوده و همه مردم شروع می‌کنن به گریه کردن و کلا مجلس به هم می‌ریزه. وقتی سروصداها می‌خوابه و یکم جو آروم‌تر می‌شه، طباطبایی می‌گه بابا این اولشه، یکم دندون رو جیگر بذارید درست می‌شه. شیخ می‌گه امکان نداره، اینها الان که زور چندانی ندارن اینجوری می‌کنن، جلوتر برن عمامه رو هم از سر من و شما برمی‌دارن. طباطبایی می‌گه خب پس چی؟ چی می‌خوای؟ شیخ می‌گه: به خدا من مخالف مشروطه نیستم. «محققا ما قانون اساسی و داخلی و نظامنامه و دستورالعمل می‌خواهیم» ولی اینا باید «با قانون محمد ابن عبدالله مطابقه بشه». لذا سه تا خواسته دارم: وکلای مجلس باید مسلمون باشن، به طور خاص ۷-۸ نفر معلوم الحال باید اخراج بشن ولو اینکه مردم انتخابشون کردن. دوم قدغن شدن سخنرانی یا تبعید بعضی وعاظ در تهران. سوم هم خارج کردن بند آزادی از مشروطه. چون آزادی اساسا ربطی به اسلام نداره. طباطبایی و بهبهانی که دیدن نمی‌شه کاری کرد، دست از پا درازتر برگشتن تهران. بعدا البته شیخ رو راضی کردن که با تصویب متمم دوم قانون اساسی تحصننش رو تموم کنه ولی کمتر از دو سال بعد شیخ اعدام شد.

اعدام شیخ در مردادماه سال ۱۲۸۸ شمسی بود، در سن ۶۵ سالگی. شیخ فضل‌الله متولد روستای لاشک در شهر گُجور مازندران بود. فضل‌الله نوری تحصیلاتش رو در همون دیار خودش شروع کرد ولی بعدتر در مدرسه مروی تهران مشغول شد و بعدتر هم به همراه میرزا حسین محدث نوری که هم دایی‌ش بود هم پدر همسرش، به نجف مهاجرت کرد. چند سالی هم اونجا مشغول درس بود و بعد زمانیکه میرزای شیرازی عازم سامرا شد، شیخ فضل‌الله هم به سامرا رفت. جالبه که شیخ فضل‌الله هم مثل آیت الله نائینی شاگرد میرزای شیرازی بوده؛ اما این کجا و آن کجا. در مورد جایگاه و موقعیت علمی شیخ فضل‌الله خیلی صحبت شده. همه کسانی که اسمی ازش آوردن، ازش تمجید کردن و گفتن مقام بلندی در فقاقت داشته. ناظم الاسلام کرمانی گفته اگر یه مقدار در عتبات ساکن باشه شخص اول علمای اسلام می‌شه. ادوارد براون گفته مجتهد سرشناس

و متبحریه و از لحاظ اجتهاد از بقیه برتره. پیرم خان که مجری اعدام شیخ بود در موردش گفته شیخ فضل‌الله روحانی عالی قدری بود و گفته او برای توده خلق وحی منزل محسوب می‌شد؛ و موارد دیگه‌ای که بعضی‌هاشو گفتیم و بعضی‌هاش رو هم اگه بخوایم بگیم خیلی طولانی می‌شه. خلاصه شیخ فضل‌الله که همه خیلی راحت در موردش حرف می‌زنن، یه آخوند تازه‌به‌دوران‌رسیده و بی‌سواد نبوده، بلکه جایگاه مهمی در روحانیت داشته و مورد توجه بوده. نقل شده که میرزای شیرازی شیخ فضل‌الله رو بعنوان نماینده خودش فرستاد تهران که اطلاع دقیق‌تری از وضعیت کشور داشته باشه. از همون ابتدای ورودش به ایران، با نفوذ نیروهای خارجی مخالفت می‌کرد و در اولین اقداماتش استفاده از کالاهای خارجی رو تحریم کرد که مانع وابستگی به کشورهای خارجی بشه. جالب اینکه سوالاتی رو در این باره از میرزای شیرازی پرسیده بود و به اصطلاح استفتا کرده بود. در ماجرای جنبش تنباکو هم این شیخ فضل‌الله بود که در کنار میرزا حسن آشتیانی دست به مخالفت زد و حکم تحریم تنباکو رو از میرزای شیرازی گرفت. بعد از فوت میرزا حسن آشتیانی، ریاست مذهبی به شیخ فضل‌الله رسید و مجتهد طراز اول تهران شد. دغدغه شیخ در مورد نفوذ نیروهای بیگانه غربی، در خلال انقلاب مشروطه یا به تعبیری نهضت عدالتخانه به اوج خودش رسید.

بعد از اینکه شیخ فضل‌الله از تحصن اومد بیرون، دیگه گوشه‌نشین شد. از طرف دیگه، مشروطه‌چی‌ها هم که دیگه مخالفی پیش روشن نداشتن، تاختن و تاختن. روزنامه‌ها کامل برای خودشون شد، یک سوءقصد ناموفق به شیخ فضل‌الله داشتن که باعث شد پای شیخ تا آخر عمرش مجروح و زخمی باشه. بعد هم تهران رو اشغال کردن و محمدعلی شاه و اطرافیانش همه به سفارت روس پناه بردن. خیلی‌ها به شیخ نوری گفتن شما هم به سفارت انگلیس یا روس پناه ببر ولی شیخ راضی نشد. نتیجه‌ش هم که معلومه چی شد؛ شیخ رو دستگیر کردن و بردن برای یه محاکمه فوری و اعدام. تقریباً همه مورخین در این موضوع هم‌رأی هستن که مشروطه‌خواه‌ها تو این دوره خیلی زیاده‌روی و افراط کردن. ادوارد براون تو یه نامه به تقی‌زاده می‌نویسه «... امروز روزنامه تیمز شرحی نوشته در اعدام موقرالسلطنه که او را چگونه بر دار زدند و طناب شکست و دوباره آویختندش و سربازها جسد او را با چوب و تفنگ زدند... دشمنان می‌گویند معلوم شد ایران همان ایران ایام استبداد است و این حرف انسانیت و مدنیت چیزی نیست و همان وحشی‌گری‌های سابق باقی است. این منظره هولناک مثل تمام شد از برای مردم».

منذر معتقد قتل شیخ فضل‌الله بدعت جدیدی بود که تندروهای مشروطه نه برای مبارزه با مخالفان مشروطه، که برای کوتاه کردن دست روحانیت از سیاست تدارک دیده بودن. برای تایید این حرفش یه روایتی رو نقل می‌کنه که واقعا دردآور. گویا سال ۱۳۳۰ قمری یعنی ۳ سال بعد از اعدام شیخ، مامورین سفارت روس در تبریز یکی از علمای شیعه به نام ثقه الاسلام رو در کنار چند نفر دیگه در ملا عام دار می‌زنن. احمدشاه به نیکولای دوم تلگراف می‌زنه که این چه وضعشه، اینجا کشور ماست. امپراتور تزاری هم نه می‌ذاره نه برمی‌داره

می‌گه «ناچار از مجازات آنها بودیم و اعدام یک نفر روحانی (یعنی شیخ فضل‌الله) را خود ایران چند سال پیش به ما یاد داد» (ص ۲۰۶).

بخش آخر کتاب مجدداً به سیاق کتاب‌های سنتی هست. مثلاً اینکه قاتل شیخ پیرم خان ارمنی بود و علمای شیعه چه تأسف‌ها خوردن که یک ارمنی دستور قتل یک عالم شیعه رو صادر کرده. آخوند خراسانی که اصلاً هم‌نظر شیخ نبود، بعد از شنیدن خبر اعدامش روی زمین افتاد و گریه کرد و بعد هم دستور اخراج تقی‌زاده از مجلس رو صادر کرد. سیدعبدالله بهبهانی به پسرش گفت تو که اونجا بودی چرا طناب دار رو به گردن خودت نزدی تا وبال این خفت برای همیشه گردن ما شیعیان نباشه؟ شیخ مهدی مازندرانی گفت «عمامه‌ها را وقتی از سر روحانیت برداشتند که مرحوم شیخ را بر دار زدند». خلاصه اینکه عالم و مجتهد همه در سوگ قتل شیخ غمگین شدند. مندر به ۳۳ چهره شاخص اشاره می‌کنه که در غم مرگ شیخ چیزی گفتن یا نوشتن. از آخوند خراسانی تا علامه امینی و صافی گلپایگانی و مهدی مازندرانی و نواب صفوی و امام خمینی و طالقانی و مطهری.

علاوه بر اینها، به چهره‌های مخالفی هم اشاره می‌کنه که گرچه دل خوشی از شیخ نداشتن ولی به دار آویختنش رو نکوهش کردن. مثلاً یحیی دولت‌آبادی، مهدی بامداد، مهدی ملک‌زاده، عبدالله مستوفی و پیر آوری استاد دانشگاه کمبریج تو این لیست هستن (ص ۱۹۲). یحیی دولت‌آبادی تو کتاب «حیات یحیی» می‌نویسه «تصور می‌کنم اینگونه تندوری‌ها در یک ملت بی‌سواد و متعصب که علی‌رئوس الأَشهاد یکی از رؤسای اول روحانی را به جرم مخالفت با حکومت ملی به دار می‌زنند، آن هم به دست مجاهدین ارمنی و گرجی و غیره، عکس العمل‌هایی تولید می‌نماید که به ضرر مملکت و ملت تمام می‌شود».

درباره شیخ فضل‌الله نوری کتاب‌ها و مطالب زیادی نوشته شده. اما به نظر می‌رسه سنگینی ترازو به طرف تحلیل‌ها و نوشته‌های مخالف شیخ فضل‌الله. آقای ابوالحسنی ملقب به مندر، در چنین فضایی تلاش کرده با نوشتن ۸-۹ جلد کتاب، از زوایای مختلف از این هم‌لباس خودش حمایت کنه. آقای رسول جعفریان، محقق برجسته حوزه تاریخ معتقد هیچ نویسنده‌ای به اندازه مندر درباره شیخ فضل‌الله مطلب ننوشته. بنابراین وقتی صحبت از شیخ فضل‌الله نوری وسط می‌آد یکی از مهم‌ترین چهره‌ها و منابع، علی ابوالحسنی و آثارش که نباید از شون غافل شد. اما مسئله‌ای که وجود داره اینه که آقای ابوالحسنی بیشتر از روی شیفتگی‌ای که به شیخ فضل‌الله داشته قلم به دست گرفته؛ نه از روی دغدغه علمی و پژوهشی. ایشون در مدح و ثنای شیخ از خود بی‌خود می‌شه! مسعود امامی در نقد روش تحقیق آقای مندر می‌نویسه «در سرتاسر کتاب‌های آقای ابوالحسنی شیخ پیوسته مورد مدح و تمجید قرار گرفته و ایشان با اصرار از همه مواضع سیاسی و اجتماعی او دفاع کرده است. تا آنجا که به خاطر دارم یک مورد هم پیدا نمی‌شود که ایشان انتقادی هر چند جزئی به شیخ کرده

باشد». بنابراین آثار ابوالحسنی رو باید خطابه‌های یک روحانی شیعه در حمایت از شیخ فضل‌الله نوری به حساب بیاریم، نه پژوهش‌های یک پژوهشگر تاریخ. کمتر پیش می‌آد که در پژوهش‌ها برای اثبات ادعا به خواب و رؤیای فلان عالم دینی و نقل قول فرزند فلانی استناد بشه؛ اما آثار آقای ابوالحسنی بر همین منطبق استواره. شاید اگر ایشون در قید حیات بود، امروز می‌تونست انتقادات ما و دیگران رو پاسخ بده و آثار تازه‌ای عرضه کنه. اما این انتقادات چیزی از ارزش این کتاب و تلاش‌های ابوالحسنی کم نمی‌کنه. بعضی از منابعی که ایشون در کتابهاش استفاده کرده و نکاتی که از گوشه و کنار درآورده، در نوع خودش منحصر بفرده. از جمله نسخه خطی تفرشی از دیدار طباطبایی و بهبهانی با شیخ فضل‌الله نوری.

وقتی صفحه ویکی‌پدیای شیخ فضل‌الله رو باز می‌کنیم، با چهره تاریک و پیچیده‌ای مواجه می‌شیم که عملکردش و منطقش رو نمی‌شه به راحتی فهم کرد. چهره‌ای که در منابع دست اول تاریخ معاصر ایران هم همینطور تصویر شده. علی ابوالحسنی کسیه که این بار رو به دوش گرفته و تلاش کرده که این خلأ رو پر کنه. خلائی که هیچکس نمی‌تونه راجع به شیخ فضل‌الله نظر قطعی بده و تحلیل دقیقی ارائه کنه. در انبوه مطالعاتی که جنبه‌های منفی شیخ فضل‌الله رو برجسته کردن، ابوالحسنی سعی کرده با عینک جدیدی سراغ موضوع بره و همه چیز رو مجدداً بررسی کنه. شاید معنای پژوهش هم همین باشه. خوندن کتاب‌های ابوالحسنی، هرچند از لحاظ ساختار و روش‌شناسی دچار اشکالاتی هست، ولی به احتمال خیلی زیاد نکات و مطالب جدیدی به آدم یاد می‌ده.

چیزی که شنیدید قسمت ششم از پادکست ایران از شنبه صبح بود و تو این قسمت درباره کتاب «خانه بر دامنۀ آتشفشان» چاپ مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نوشته علی ابوالحسنی حرف زدیم. این پادکست رو می‌تونید از کانال‌های ما از جمله تلگرام و یوتیوب و کست‌باکس بشنوید؛ شناسه تمام کانال‌ها اینه: IranSaturdayMorning. بدون هیچ فاصله و علامتی. از تهیه‌کننده‌های این پادکست، آقایان مهدی فراتی و مهدی عسکری و همچنین گروه محترم حامیان مالی تشکر می‌کنم. مشتاقانه منتظر انتقادات و پیشنهادهای شما هستیم. تا اپسود بعد خدانگهدار.